

روایت های تیم ملی سلامت از خط مقدم 1/

ما متعهد به خدمت هستیم



در طی دفاع دوازده روز کشور در مقابل حملات ناجوانمردانه و وحشیانه دشمن صهیونیستی اعضای کادر بهداشت درمان و سلامت ایران و تک تک نفرات تیم ملی سلامت بر سر قول و قرار خود با مردم ایران ایستادند و به انجام وظیفه در سنگرهای سلامت پرداختند.

احساس مسئولیت، همراهی، همدلی و ایثار اعضای تیم سلامت هزاران قصه و روایت در خود دارد. در این میان برخی افراد با شجاعت، مدیریت، خلاقیت، نوع دوستی یا همدلی خود داستان هایی متفاوت و تاثیرگذار را رقم زدند که باید ماندگار شوند.

مجموعه گفتگوهای «روایت های تیم ملی سلامت از خط مقدم» تلاشی است برای روایت قطره ای از دریای بی پایان حماسه های خلق شده در طی این دوازده روز توسط اعضای رده های مختلف و رسته های شغلی متفاوت در ساختار نظام سلامت ایران

لطفا خودتان را معرفی کنید؟ به نام خدا، رویا رازقندی هستم کارشناس اعزام و راهبری، 12 سال سابقه کار در مرکز اعزام و راهبری استان البرز دارم.

در دوران دفاع 12 روزه چه تجربیاتی داشتید؟ شبی که متأسفانه اولین حملات انجام شد ما شیفت بودیم و تایمی بود که پشت سیستم نشسته بودم، واقعاً لحظات سخت و تاسف برانگیز و استرس زایی مخصوصاً برای کادر درمان بود که بلافاصله بعد از نیروهای انتظامی و امنیتی با این حوادث و با بحران مواجه شده بود و باید پرسنل را سریع آماده می کرد و ساماندهی انجام می داد و سر صحنه می فرستاد، ما چون در البرز و هم جوار تهران بودیم بعضی از همکاران از تهران با ما تماس گرفتند که باید حتماً به ما کمک رسانی بدهید. برای این که مراکز تهران بسیار شلوغ بود ما شماره نیروها را گرفتیم و خودمان با کدها مستقیم در ارتباط بودیم و تماس می گرفتیم، هر چند دقیقه یک بار با تهران تماس می گرفتیم و سریع همکاران را در جریان گذاشتیم و با تمام پایگاه ها برای آماده باش کامل و انجام امور لازم هماهنگ شدیم. در اولین اصابتی که به استان داشتیم کدهای ما نزدیک محل بودند که خوشبختانه مورد خسارتی بود و مصدومی نداشت. در اتفاقات بعدی من خودم جزو کسانی بودم که داوطلب بودم، یک بار هم سریع اعلام نیاز شد که برای کمک و امدادرسانی و همکاری با همکاران به بیمارستان رفتم.

در این مدت خانواده از شما نمی خواستند که خدمت را ترک کنید یا بروید یک جای امنی یا چنین چیزهایی؟ چرا، پدرم در شهرستان هستند و چندین بار پدر و برادرم تماس گرفتند که اگر می شود بیاوید این جا، چرا نمی آیید؟ من به پدرم مستقیم گفتم پدرجان شما هشت سال در جنگ و دفاع بودید، جانباز و شیمیایی جنگ هم هستید، شما جوان که بودید محل را ترک کردید یا برعکس رفتید در خود قلب جنگ؟ من هم از شما یاد گرفتم که نباید محل حادثه را ترک کنم و الان جامعه ام به من نیاز دارد و ما تعهد به خدمت داریم و باید خدمت رسانی انجام بشود و ماندیم که خدمت رسانی را بیشتر از قبل انجام بدهیم در صحنه ها و اتفاقاً بیشتر باشیم.

اگر خدایی ناکرده باز هم شرایط بحرانی پیش بیاید باز هم انتخاب شما همین است؟ شک نکنید که بیشتر از قبل، همیشه دوست داشتم که در خط مقدم باشم حتی اگر بشود نفر اول هم من را بفرستند خیلی هم خوشحال و ممنون می شوم از آنها.

فرزندان تان در این مدت در کنار شما بودند؟ پسر من را برادرم با خودش به شهرستان برد ولی دخترم چون در داروخانه شبانه روزی کار می کند ایشان صحنه را ترک نکردند و گفتند من هم از شما یاد گرفتم و باید بمانم، الان داروخانه به من نیاز دارد و مردم به لوازم و تجهیزات نیاز دارند، ایشان هم هر شب تا ساعت 12 شب در داروخانه شیفت می دادند.

و نکته آخر؟ واقعاً خیلی از همکاران ما پای کار بودند یعنی واقعاً جان خودشان برای شان مهم نبود و مهم این بود که مملکت به آنها نیاز دارد که در صحنه باشند، واقعاً از آنها تشکر می کنم و فقط به نظرم بابت این روزها تمهیدات و پیش زمینه ای لازم است که یک مقدار روی مدیریت بحران مان بیشتر کار شود.